

درس سیصد و سی و یکم

بررسی اشکال فخر رازی بر نظر حکماء در مدّ نظر قرار دادن هدف توسط طبایع در

افعالشان و جواب از آن

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

فَإِنْ قُلْتُ: إِنَّهُمْ صَرَّحُوا بِأَنَّ لِلطَّبَاطِيعِ غَايَاتٍ فِي أَفَاعِيلِهَا الطَّبِيعِيَّةِ، فَإِنْ لَزِمَ أَنْ يَكُونَ لِتِلْكَ الْغَايَاتِ نَحْوٌ مِنَ الوجودِ الْغَيْرِ الْعَيْنِيِّ لَزِمَ أَنْ يَكُونَ تِلْكَ الطَّبَاطِيعُ ذَوَاتِ أَذْهَانٍ شَاعِرَةٍ بِنَتَائِجِ أَفَاعِيلِهَا وَنَهَائِهِ حَرَكَاتِهَا مَعَ گُونِهَا جَرْمَانِيَّةً.

تقدّم علتّ غایی بمفهومها بر وجود فاعلی و تأخرش از آن بوجودها

بحث راجع به علتّ غایی برای علتّ فاعلیّه نحو الفاعل بود. عرض شد که علتّ غایی از نظر ماهیّت، مفهوم و معنای خودش علتّ برای علتّ فاعلی است، ولی از نقطه نظر وجودش معلول برای علتّ فاعلی است؛ یعنی یک فاعل وقتی که یک بیت و بنایی را می خواهد بنا کند، مقصودش از این بنا سکّنی در دار است، یعنی این سکّنی در دار به عنوان علتّ غایی و مفهوم و ماهیّت سکّنی علتّ برای تحرّک فاعل و انبعاث عضلات او نحو الفاعل که همان بنا است خواهد بود، ولی وقتی که این بنا تمام شد سکّنی وجود عینی پیدا می کند. پس وجود عینی متفرّع بر علتّ فاعلی است ولی علتّ غایی به مفهومش متقدّم بر علتّ فاعلی است؛ یعنی علتّ غایی بمفهومها و ماهیّتها متقدّمه علی الوجود الفاعلی ولی بهویّتها و وجودها متأخّره عنه. و این مسئله در همه اشیاء هست. تمام حکماء و فلاسفه مخصوصاً اشراقیین از حکماء و عرفاء تصریح کرده اند به اینکه تمام موجودات در عالم وجود؛ چه موجودات علوی و چه موجودات سفلی به طرف غایتی حرکت می کنند.

كُلُّ مَنْ فِي الْوُجُودِ يَطْلُبُ صَيِّدًا *** إِنَّمَا الْاِخْتِلَافُ فِي الشَّبَكَاتِ^۱

هرچه که در عالم وجود، لباس موجودیّت می پوشد غایتی برای فعل خودش در نظر دارد. البته بنابر آن برهان اشراقی که از هر چیزی که وجود پیدا می کند علم و حیات و قدرت مستفید است معلوم می شود که تمام

^۱. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۵:

«تمام کسانی که در عالم وجود موجودیّت دارند، دنبال صیدی می گردند. فقط و فقط اختلاف و تفاوت میان ایشان، در کیفیت دامهایی است که می گسترند و شبکاتی است که در آن صیدشان را گرفتار می کنند.»



تغییر و تبدلات از یک عنصر به عنصر دیگر در تحت این قاعده است؛ یعنی در تبدل آمزجه و اختلاف اکوان، آن موجود قبل بوجود و علمه و ادراکه و شعوره منقلب به عنصر و نوع دیگر است. در حرکت جوهریه تبدل انواع از یک نوع به نوع دیگر به واسطه ادراک و شعور انجام می‌گیرد گرچه ما از این ادراک و شعور غافل هستیم.

نظر حکماء در هدف داشتن طبایع در افعال خودش

حکمای از فلاسفه مشاء چون به این مسئله هنوز نرسیده بودند مطلب دیگری را مطرح کرده‌اند که آن مطلب هم صحیح است، مطلب آنها این است که طبایع علوی و سفلی، آنچه که مربوط به عالم مجردات است و همین‌طور طبایع افلاک که از آن تعبیر به طبایع عالم اعلاء می‌شود و همین‌طور طبایع و نفوس موجودات جرمانی مانند حیوان، اشجار و امثال ذلک، غایات و اهدافی را برای افاعیل و فعل‌های خودشان منظور و مد نظر دارند، که این طبیعت به واسطه آن میل و شوق به طرف آن هدف حرکت می‌کند و ما از آن تعبیر به غریزه می‌آوریم.

این مسئله نسبت به انسان به وجود ذهنی تحقق پیدا می‌کند اما نسبت به حیوان از آن تعبیر به غریزه می‌آورند. آیه شریفه این مسئله را در مورد حیوانات حکایت می‌کند: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ آلِ جَبَالٍ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ * ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلَفٌ آلَؤُنَّ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِن فِي ذَٰلِكَ لَآيَةٌ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛ خدا به زنبور عسل وحی می‌کند که از کوه‌ها برای خودت خانه قرار بده و آنها را محل و مأوای خودت قرار بده، شکاف‌های کوه‌ها و زیر سنگ‌ها و احجار و درون غارها را محل برای سکناي خودت تعیین بکن، از هر میوه و گلی که ما برای استفاده خلق کردیم برو استفاده بکن.

و علت غایی برای این کار همان شرابی است که ﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا﴾ و همان عسلی است که ﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾، این مسئله علت غایی برای این حرکت، دوران و افعالی است که نحل انجام می‌دهد. حالا

۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۶۸ و ۶۹. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۷۱:

«و پروردگارت به زنبور عسل وحی کرد که از کوه‌ها و از درخت و از سقف‌های بلندی که مردم بنا می‌کنند برای خودتان خانه و لانه (کنند) درست کنید! و پس از آن از تمام ثمرات و میوه‌های شیرین (و گل‌های خوشبو) تغذیه نمایید! آن‌گاه در مسیر و راه‌هایی که خداوند برای شما مقرر نموده است با کمال خضوع و تسلیم گام بردارید. در این صورت از شکم‌های این زنبورها عسل که شربت شیرینی است به رنگ‌های مختلف بیرون آید که برای مردم موجب شفا و عافیت است. تحقیقاً در این مطلب نشانه و آیتی است برای گروهی که تفکر می‌نمایند.»

این علت غایی قطعاً در وجود این نحل منظوی است ولی اینکه مسئله به چه کیفیتی است را ما نمی‌دانیم چون ما اطلاع بر نفوس حیوانات نداریم، ولی خدا خودش دارد این مطلب را بیان می‌کند که ما این مسئله را در وجود نحل قرار دادیم.

معنای وحی در موجودات عالم طبع

وحی به معنای شعور مرموزی است که انسان را به سمت غایت و هدف هدایت می‌کند. این وحی در مورد حیوانات و انسان به یک نحوه است و در مورد پیامبران و اولیاء الهی به صورت دیگری است. همین ادراک ناخودآگاهی که انسان را منبعث به سمت یک فعل می‌کند عبارت از وحی است که مراتب متفاوتی دارد. حالا این مسئله در مورد نحل است، ولی در مورد سایر حیوانات هم این را می‌گویند؛ من باب مثال حیوانی مریض می‌شود ناخودآگاه و طبق غریزه خودش به یک علف و استفاده از آن حشیش و اعشاب هدایت می‌شود و آنچه که هست موجب صحت و سلامتی او می‌شود، یا با اینکه حیوان گرسنه است و لکن وقتی به یک عشب می‌رسد که آن را مضر و سمّ برای خود می‌داند نمی‌خورد، هرچه هم او را بزنید نمی‌خورد.

این طور در نظرم هست که علت کشف پنی سیلین فیل بوده است؛ متوجه شدند که وقتی این جراحی به او وارد می‌شد، می‌رفت و بدن خودش را به یک نوع قارچ‌هایی که در جنگل و امثال ذلک بود می‌مالید، از اینجا متوجه شدند که در این‌ها تأثیر آنتی بیوتیکی وجود دارد. چه کسی این جهت را به او القاء کرده است؟ پس این ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ﴾ در اینجا هم هست؛ ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْفِيلِ، وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْأَسَدِ، وَ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾.

چند داستان در فهم و ادراک و شعور حیوانات

پس این فقط اختصاص به نحل ندارد بلکه تمام حیوانات برای افاعیل خودشان غایاتی را در نظر می‌گیرند منتها چون انسان از درک این غایات غافل است و اطلاع بر آنها ندارد این‌ها را حمل بر غریزه می‌کند، حمل بر این می‌کند که این حیوان نمی‌فهمد و خود غریزه او را هدایت به این مسئله می‌کند؛ یعنی بدون اینکه آن حیوان توجه داشته باشد این غایت در حرکت و برنامه او گنجانده شده است و بدون اینکه خودش ادراک بکند دارد انجام می‌دهد.

این حرف غلط است و این طور نیست بلکه او ادراک می‌کند، می‌فهمد و کاملاً شعور دارد منتها ما این ادراک را نمی‌فهمیم چون هم افق با آن حیوان نیستیم این را نمی‌فهمیم. آن ذنب و گرگی که از کوه پایین می‌آید و به کاروان امام باقر علیه‌السلام نزدیک می‌شود و پیش امام باقر علیه‌السلام می‌آید و از آن حضرت تقاضا

می‌کند که دعا بکنند که دردِ مَخاض برای جفت او آسان بشود. آن ذنب بر اساس غریزه این را نمی‌فهمد بلکه واقعاً شعور دارد که پیش امام می‌آید و همه‌می‌کند! افراد دیگر می‌ترسند و فرار می‌کنند ولی حضرت به او جواب می‌دهند دستی به سرش می‌کشند و دعا می‌کنند و می‌رود. بعد حضرت می‌فرمایند که این از من تقاضا کرد که به درگاه خدا دعا کنم تا دردِ مَخاض برای جفتش آسان بشود.^۱ این ذنب الآن این را ادراک می‌کند، اگر این ادراک نیست پس ادراک به چه چیزی می‌گویند؟! ادراک همین است دیگر؛ ادراک می‌کند یعنی امام را تشخیص می‌دهد که این امام است.

آن آهویی که می‌آید و به امام رضا علیه‌السلام پناهنده می‌شود مقام امامت را ادراک می‌کند، شاید از ما هم بهتر ادراک بکند؛ می‌فهمد که این امام است، می‌فهمد که این ولی خدا است، می‌فهمد که این حاکم بر ملک و ملکوت است، اینها را می‌فهمد! و الا چرا پیش ما نمی‌آید؟ حالا اگر شما یک عمامه به اندازه طبق هم روی سرتان بگذارید آیا آهو پیش شما می‌آید؟! اگر ریشتان را خیلی بزرگ بگذارید به نحوی که بالا و پایین ریشتان یکی بشود باز آیا آهو پیش شما می‌آید؟! نه، این حیوانات با ریش دراز گول نمی‌خورند و این ریش دراز نمی‌تواند این‌ها را گول بزند! بله، مردم عادی را می‌تواند گول بزند ولی آنها را نمی‌تواند گول بزند، حالا فهمیدید که فهم آنها از ما بیشتر است. عمامه بزرگ و ریش دراز حیوانات را گول نمی‌زند، آنچه که حیوانات را متوجه می‌کند باطن صاف است، که آن باطن صاف را امام دارد و ما نداریم. آنها باطن صاف و باطنی که متحقق به حق است را می‌فهمند چون این‌ها کلک و غلّ و غش در کارشان نیست به آن سمت جذب می‌شوند. حالا ما بیاییم همین‌طور این عمامه را بزرگتر بکنیم، یک عمامه بگذاریم به اندازه یک مَجَمَع؛ این برای ما و عوام خوب است، ریش را پایین بیاوریم تا ناخن پا برسانیم، می‌گویند: بله! چقدر این مرد، مرد زاهدی است، چقدر عابد است! عصایی از آبنوس دست بگیریم، نعلین زرد کاظمینی هم به پا بکنیم، عبای خاچیه بر دوش بیاندازیم؛ بر هیئتِ مُعَبَّ و مُقَبَّ و مُعَمَّم، به قتل اهل دل گشته مصمَّم، این کار را در میان مردم راه بیاندازیم. عبارات قلبه و سلمبه‌ای هم به کار ببریم و یک قیافه آن‌چنانی هم برای خودمان درست بکنیم! اما آن حیوان و گربه می‌آید یک نگاهی به این عمامه می‌کند و می‌بیند داخل این چه چیزی است، زیر این عمامه و ریش چه

۱. الاختصاص، ص ۳۰۰:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ وَأَنَا أَسِيرٌ عَلَى جِمَارٍ لِي وَهُوَ عَلَى بَغْلَةٍ لَهُ إِذْ أَقْبَلَ ذَنْبٌ مِنْ رَأْسِ الْجَبَلِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَحَبَسَ الْبَغْلَةَ وَدَنَا الذَّنْبُ مِنْهُ حَتَّى وَضَعَ يَدَهُ عَلَى قَرَبِوسِ سَرَجِهِ وَمدَّ عُنُقَهُ إِلَى آذُنِهِ وَادْنَى أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ آذُنَهُ مِنْهُ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ لَهُ امْضْ فَقَدْ فَعَلْتَ فَرَجَعَ مَهْرُولا فَقُلْتُ لَهُ رَأَيْتُ عَجِيباً. قَالَ: «و تَدْرِي مَا قَالَ؟» قُلْتُ: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ. قَالَ: «قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ زَوْجَتِي فِي ذَلِكَ الْجَبَلِ وَ قَدْ تَعَسَّرَ عَلَيْهَا وَلَا ذَا فَادَعُ اللَّهَ أَنْ يُخَلِّصَهَا وَ أَنْ لَا يُسَلِّطَ شَيْئاً مِنْ نَسْلِي عَلَى أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِكَ» فَقُلْتُ: قَدْ فَعَلْتُ.»

برای اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به کتاب افق وحی، ص ۲۴۵. (محقق)

چیزی خوابیده است، او به این درازی ریش نگاه نمی‌کند، این‌ها را جدی می‌گوییم! به گردی زیاد و طبق نگاه نمی‌کند بلکه نگاه می‌کند که باطنش چه چیزی است. بنابراین از میان همه می‌رود سراغ آن کسی که مسئله و حسابش با بقیه فرق می‌کند حالا ولو عمامه هم سرش نباشد، ولو ریشش را هم با ماشین شماره یک زده باشد، ولو آنکه قبا و لباسش را هم درآورده باشد، باز این سراغ او می‌رود. آن وقت می‌گوییم که این‌ها فهم ندارند، اگر این فهم و ادراک نیست پس فهم و ادراک دیگر به چه می‌گویند؟!

پس بنابر این همه حیوانات شعور دارند و فهم دارند. آن ستون حنانه که از فراق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ناله می‌کند فهم و شعور دارد،^۱ نه اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این فهم و شعور را در او قرار بدهد و به مردم بگوید من پیغمبر هستم و نگاه کنید این کار را انجام می‌دهم. خودش فهم و شعور دارد؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن تکیه می‌دهند و جدا شدن پیغمبر از این ستون برای او موجب حنین می‌شود. اما اگر کسی دیگر از آن افراد خاص هزار دفعه برود و به او تکیه بدهد بالای آن هم بنشیند، اگر جدا بشود این حنین نمی‌کند تازه خوشحال هم می‌شود، می‌گوید به جهنم که این مردک رفت، ما را رها کرد! اگر او برود بر این ستون سجده هم بکند فایده‌ای ندارد چون دل خراب است! به جای سجده کردن برو خودت را درست بکن برای تو هم حنین و ناله می‌کند.

فرق نظر اهل باطن و ظاهر به قضا یا

ما می‌آییم آن باطن را کنار می‌گذاریم و فقط همین‌طور این ظاهر را درست می‌کنیم؛ در نتیجه ظاهر هم مال اهل ظاهر است، از این دنیا که بخواهیم برویم این ظاهر را برای اهل ظاهر می‌گذاریم، لذا می‌بینید همین ظاهر ادامه پیدا می‌کند؛ برای ما گنبد و مناره می‌سازند و تشکیلات و بیا و برو درست می‌کنند. چون او ظاهر بود برای اهل ظاهر می‌رود ولی باطن که این‌ها را نمی‌خواهد. باطن می‌گوید: بروید من را پایین پای امام رضا علیه‌السلام دفن بکنید، بعد هم خودش یک قضایایی پیش می‌آورد که اصلاً نشود کاری کرد. این باطن است؛ چون باطن است دنبال باطن می‌گردد، دنبال هیاهو نمی‌رود.

آقای حداد قدس سره در کجا دفن هستند؟ آیا بالای گنبد امیرالمؤمنین علیه‌السلام یا بالای گنبد امام حسین علیه‌السلام دفن است؟! در یک قبرستانی دفن هستند که تا آدرس نداشته باشید پیدا نمی‌کنید، آن قدر باید بگردید تا آن را پیدا بکنید؛ مرتبه اولی که ما به آنجا رفتیم زیر باران دو ساعت می‌گشتیم، من با همین لباس بودم، طوری خیس شده بود که از آن آب می‌چکید، انگار در حوض کرده باشی و درآورده باشی، همین‌طور از

^۱ . مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۹۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۸۰.

آن آب می آمد. گفتیم: بابا نخواستیم، اگر شما از دست ما خیلی ناراحت و عصبانی هستید نمی خواهید بیایم نمی آییم! یک دفعه یکی پیدا شد و گفت فردا شما را می برم. به ایشان می گویند: آقا شما را کجا دفن بکنیم؟ می گوید که ببرید یک گوشه ای، یک جایی دفن بکنید. این هم که می گویند دفن بکنید به خاطر ملاحظاتی است و الا می گفتند در بیابان بیاندازید؛ چون اهل باطن و حق است. ما اهل ظاهر هستیم به همین خاطر بعدش می خواهیم ظاهر را رسیدگی بکنیم.

مرحوم آقا یک روز برای دیدن یکی از اقوام رفتند که ناراحتی قلبی پیدا کرده بود ولی در آن مریضی فوت نکرد و تا سال های بعدش هم حیات داشت، ولی آن موقع احساس می کرد که رفتنی است. خانمی بود سنش هم بالا بود، جزء محارم ایشان بودند. در آن مجلس من هم با ایشان بودم؛ در یک ساعتی که مانسته بودیم تمام حرف این خانم این بود که گفته ام قبل از اینکه من از دنیا بروم تمام پرده ها را تمیز بکنید و بشوید یکی وقتی مهمان می آید بد نباشد، مثلاً یک جای پرده کثیف باشد، به گل ها رسیدگی بکنید! تمام این ها را گردن مهمان می انداخت، می گفت که مهمان ها محترم هستند، بایستی که ملاحظه آنها را کرد. پس گل ها را آب بدهید، پرده ها را تمیز بکنید، خلاصه خوب پذیرایی بکنید.

پدر ما بلند شد و آمد بیرون به پسرش گفت که این موقع رفتن هم دست از این حرف هایش بر نمی دارد. گفت چه کار کنم فلانی؟! ما هر چه می گوئیم قبول نمی کند! بابا یک خورده فکر آن طرف را بکن، پرده را چه کار داری؟ تو را دارند زیر خاک می کنند با یک مشت آهک و گچ و سنگ، به پرده خانه چه کار داری؟ این به خاطر این است که هنوز در ظاهر است، هنوز به فکر این است که وقتی می خواهد بمیرد بعد از او چه می شود. بابا به فکر این باش که تو را کجا می برند، با چه از تو استقبال می کنند؛ آیا با دسته گل و ریحان به پیشوازت می آیند یا با چیزهای دیگر؟ برو به فکر آن باش، فکر پرده چه فکری است!

توضیح مدّ نظر قرار دادن هدف توسط طبایع در افعالشان

تمام این طبایع در افاعیل خودشان اهدافی را مدّ نظر دارند؛ طبیعت شجر در کاری که انجام می دهد هدفی را مدّ نظر قرار می دهد ولی ما این هدف را نمی فهمیم. شجر برای رسیدن به آن اهداف در حال تکاپو و اجتهاد است، برای تولید اثمار و میوه ها در حال اجتهاد است؛ خودش را آماده برای ثمر می کند، خودش را آماده برای فصل تابستان می کند، برای رسیدن به آب جهت ریشه های خودش را به آن سمت سوق می دهد. این فقط بر اساس یک غریزه نیست بلکه بر اساس یک نحوه ادراک است و در حیوانات هم همین طور است.

آن نفوس فلکی که این جرم را به حرکت در می آورد بر اساس یک غایت، یک گردش و یک نوع برنامه ریزی دارد این عمل را انجام می دهد؛ چرا ماه به جای اینکه به این طرف می گردد نمی آید به آن طرف

دیگر بچرخد، چرا ماه در سیر خودش یک نظام خاصی را مورد نظر قرار داده است؟ مگر ما در دعای حضرت سجّاد علیه السّلام نداریم که حضرت در خطاب به ماه از او تعبیر به خلق مطیع می‌کند:

«**أَيُّهَا الْخَلْقُ الْمُطِيعُ**»^۱ ای خلقی که مطیع هستی و در مرتبه عبودیت و اطاعت هستی. بین ماه و این لیوان آبی که در دست من است فرقی نیست، این طور نیست که او خَلقِ مطیع باشد و این نباشد. همه این‌ها در مقام اطاعت هستند؛ که در اینجا دیگر خیلی حرف‌ها هست و خودتان هم بهتر می‌دانید، مرحوم آقا هم از این مطالب در صحبت‌هایشان داشتند.

آن دارویی که وارد بدن می‌شود بر اساس شعور با آن مرض به مقابله و جهاد می‌پردازد؛ اگر مأمور باشد انجام می‌دهد ولی اگر مأمور نباشد انجام نمی‌دهد. می‌گوییم دوا اثر نکرد و میکروب غلبه کرد؛ چرا دو اثر نکرد؟ چون مأمور نیست، میکروب مأمور است که غلبه بکند. آن سلّول خاطی که الآن دارد رشد می‌کند و سایر سلّول‌ها را در معرض انهدام درمی‌آورد الآن مأمور است، و آن دارو و دواپی را که بر ضدّ این قرار داده‌اند و آن کورتنی را که بر علیه این الآن دارند استعمال می‌کنند آن هم مأمور است، تا کدام یک از این دو بر دیگری غلبه داشته باشد. به آن می‌گویند الآن تو در مقابل این آرام باش و بعد به دیگری می‌گویند که حالا تو آرام باش! به این می‌گویند تا حالا از فعالیت کم کردی، حالا از این به بعد شروع به فعالیت بکن. می‌گوییم که این دارو یک هفته اثر کرد و آن دارو دو هفته اثر کرد؛ تمام این مسائل همه بر اساس یک غایاتی است که آن طبیعت‌ها، نفوس این اجرام، این سلّول‌ها، این داروها، این ویروس‌ها و این طبیعت مزاجی بدن، تمام اینها بر اساس آن غایات افاعیل خودشان را قرار می‌دهند. این مطلبی است که حکماء فرموده‌اند.

اشکالی که فخر رازی می‌کند این است که می‌گوید: این‌ها دارای شعور نیستند، و وقتی دارای شعور نبودند وجود ذهنی ندارند. وجود آنها و غایتی که آنها دارند انجام می‌دهند هم که در ما نیست، پس مسئله

^۱ . الصحيفة السّجّادية، ص ۱۸۲، دعای ۴۳ :

«و كان من دعائه عليه السّلام إذا نظر إلى الهلال: **”أَيُّهَا الْخَلْقُ الْمُطِيعُ، الدّائِبُ السَّرِيعُ، الْمُتَرَدِّدُ فِي مَنَازِلِ التَّقْدِيرِ، الْمُتَصَرِّفُ فِي فَلَكَ التَّدْبِيرِ. أَمْنَتْ بِمَنْ نَوَّرَ بِكَ الظُّلُمَ، وَأَوْضَحَ بِكَ الْبُهْمَ، وَجَعَلَكَ آيَةً مِنْ آيَاتِ مُلْكِهِ، وَ عَلَامَةً مِنْ عَلَامَاتِ سُلْطَانِهِ، وَ امْتَهَنَكَ بِالزِّيَادَةِ وَ النِّقْصَانِ، وَ الطُّلُوعِ وَ الْاَفْوَلِ، وَ الْإِنَارَةِ وَ الْكُسُوفِ، فِي كُلِّ ذَلِكَ أَنْتَ لَهُ مُطِيعٌ، وَ إِلَى إِرَادَتِهِ سَرِيعٌ ...“**»

افق وحی، ص ۴۹:

«ای مخلوقی که مطیع اراده و مشیت پروردگاری، و در حرکت استمراری خود با سرعت در مدارهایی که برای تو تعیین شده است به پیش می‌روی و در نظام اراده و تدبیر به هر صورت و گونه درمی‌آیی. ایمان آوردم به آن ذاتی که بواسطه تو تاریکی‌ها را زدود و ناشناخته‌ها را واضح و روشن ساخت و تو را نشانه‌ای از نشانه‌ها و علامات سلطنت و اقتدارش قرار داد. و ترا به زیاده و نقصان و طلوع و افول و تمامیت و کسوف متحوّل گردانید و در تمام این موارد تو مطیع و فرمانبردار او بودی و اراده او را با سرعت و بدون کمترین تأخیر و تأخیری به ظهور می‌رساندی ...»

وجود ذهنی از بین می‌رود. در خود آنها نیست چون آنها شعور ندارند، و در ما نیست به خاطر اینکه آن غایتی است که الآن او دارد دنبالش می‌رود پس در ما نمی‌تواند تحقق داشته باشد.

جوابی که ایشان می‌دهند می‌گویند که نه، شما از کجا این شعور را نفی می‌کنید؟! همین‌طور مرحوم محقق طوسی رحمة الله علیه جوابی نسبت به آنها می‌دهند، چون اشکال را بر ابن سینا وارد می‌کنند آنجا که مرحوم شیخ در اشارات می‌فرمایند که تمام اینها دارای اراده، شوق، علاقه و عشق هستند و به سمت آن هدف دارند حرکت می‌کنند و مثال‌هایی را ایشان می‌زنند.

متن آخوند در اشکال فخر رازی بر حکماء در غایت داشتن طبایع برای افعالشان

فَإِنْ قُلْتَ: إِنَّهُمْ صَرَّحُوا بِأَنَّ لِلطَّبَايِعِ غَايَاتٍ فِي أَفَاعِيلِهَا الطَّبِيعِيَّةِ، فَإِنْ لَزِمَ أَنْ يَكُونَ لِتِلْكَ الْغَايَاتِ نَحْوٌ مِنَ الوجودِ الْغَيْرِ الْعَيْنِيِّ لَزِمَ أَنْ يَكُونَ تِلْكَ الطَّبَايِعُ ذَوَاتِ أَذْهَانٍ شَاعِرَةٍ بِنتَاجِجِ أَفَاعِيلِهَا وَنَهَائَةٍ حَرَكَاتِهَا مَعَ كَوْنِهَا جَرْمَانِيَّةً.

قُلْنَا: هَذَا الْكَلَامُ مِمَّا أوردَهُ الْخَطِيبُ الرَّازِي عَلَى الْفَلَاسِفَةِ رَادًّا عَلَيْهِمْ حَيْثُ ذَهَبُوا إِلَى أَنَّ لِلطَّبَايِعِ الْعَالِيَّةِ وَالسَّافِلَةِ غَايَاتٍ طَبِيعِيَّةً وَنَهَائَاتٍ ذَاتِيَّةً، وَأَنَّ الْغَايَةَ عِلَّةً بِمَا هِيَ لِإِفَاعِلِيَّةِ الْفَاعِلِ وَاسْتِكْمَالِهِ بِمَا يَسْتَدْعِي التَّوَصُّلَ إِلَيْهِ فِي فِعْلِهِ.

وَأَجَابَ عَنْهُ الشَّارِحُ الْمُحَقِّقُ لِمَقَاصِدِ كِتَابِ الْإِشَارَاتِ بِالتَّزَامِ أَنَّ لَهَا شُعُورًا بِمُقْتَضَاهَا وَغَايَةً فِي أَفَاعِيلِهَا. غَايَةُ مَا فِي الْبَابِ أَنْ يَكُونَ شُعُورُهَا شُعُورًا ضَعِيفًا وَالنَّظَرُ فِي أَنْاتِ النَّحْلِ وَمِثْلَانِهَا إِلَى صَوْبِ بَعْضِ ذُكْرَانِهَا وَإِنْ كَانَ عَلَى خِلَافِ ذَلِكَ الصَّوْبِ مِمَّا يُؤَكِّدُ ذَلِكَ، وَكَذَا مُشَاهَدَةُ مَيْلِ غُرُوضِ الْأَشْجَارِ إِلَى جَانِبِ الْمَاءِ فِي الْأَنْهَارِ وَانْحِرَافِهَا فِي الصُّعُودِ عَنِ الْجُدَارِ وَإِخْرَاجِهَا الْأَوْرَاقَ الْكَثِيرَةَ بَيْنَ الْفَوَاحِ لَيْسَتْ بِهَا عَنْ صُنُوفِ الْأَفَاتِ وَإِحْرَازِهَا لُبَّ الثَّمَارِ فِي الْوَقَايَاتِ الصَّائِنَةِ يَهْدِيكَ إِلَى مَا ذَكَرُوهُ.

وَهَاهُنَا لَمَعَاتُ نُورِيَّةٍ لَا يُنَاسِبُ هَذَا الْمَقَامَ ذِكْرُهَا عَسَى أَنْ يُاتِيَ بِهَا حِينَ مَا قَدَّرَ اللَّهُ إِتْيَانَهُ فِيهِ بِمَنْهٍ وَكَرَمِهِ^۱

«اگر اشکال بکنید که حکماء تصریح کرده‌اند که برای طبیعت‌ها (طبایع علوی و سفلی، طبایع اجرام ملکوتی و سماوی، و همین‌طور برای طبیعت‌های عالم انواع مانند حیوانات، اشجار و امثال‌ذلک) در کارهایی که انجام می‌دهند غایات و هدفی هست. (همین‌طور نیست که درخت به سمت شمس بالا می‌رود، همین‌طور نیست که ریشه‌های درخت به سمت آب می‌آیند، اینها می‌دانند که چه می‌کنند و به‌خاطر چه جهتی این عمل را انجام می‌دهند، این غایات برای آنها است.)

پس اگر لازم باشد که برای این غایات یک نحو از وجود غیر عینی که وجود ذهنی است وجود داشته باشد، باید بگوییم که این طبایع دارای اذهانی هستند که شعور دارند به نتایج افعیل و کارهایی که دارند انجام می‌دهند و به نهایت و منتهای حرکاتشان، درحالی‌که آنها جرمانی هستند و حظی از نفس ندارند؛ (درخت شعور ندارد، اجرام سماوی و افلاک شعور ندارند.)

در جواب می‌گوییم: این کلام و اشکالی است که خطیب رازی در ردّ بر فلاسفه گفته است، چون فلاسفه معتقد هستند بر اینکه برای طبیعت‌های عالیّه (که مربوط به عالم افلاک باشد) و همین‌طور طبیعت‌های سافله (که مربوط به عالم اجرام باشد) غایات طبیعیّه و نهائات ذاتیّه‌ای است (که ذات این‌ها به دنبال آن نهائات‌ها و اهداف است.) و غایت به ماهیّت و مفهوم و معنایش علت برای فاعلیّت فاعل است (یعنی تا این غایت نباشد فاعل حرکتی نمی‌کند،) و علت برای استکمال فاعل است به آن چیزی که در فعلش استدعای توصل به آن را می‌کند (یعنی به آن هدفی که در فعلش

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۷۶.

مستدعی است که به آن برسد، این علت برای فاعل می‌شود.) و از این اشکال شارح محقق مقاصد کتاب اشارات مرحوم نصیرالدین طوسی رحمة الله علیه به التزام جواب داده‌اند، این‌طور فرموده‌اند که اشکال ندارد ما ملتزم بشویم که این‌ها هم شعوری به مقتضای خودشان و ذهنی برای خودشان دارند و در فعل‌های خودشان غایتی را درنظر دارند. نهایت چیزی که هست این است که ما می‌توانیم بگوییم که شعورشان مثل انسان نیست و ضعیف‌تر از انسان است. و نظر به انات نخل که از نقطه نظر رشد به سمت نخلِ نر تمایل دارد، اگرچه آن نخل‌های نر بر خلاف این‌ها باشند اما این‌ها به آن سمت تمایل دارند، از آن چیزهایی است که مطلب ما را تأیید می‌کند.^۱

و همچنین مشاهده میل ریشه‌های درختان به سمت نهر آب، (اگر درختی را کنار نهر آب بکارند، شما می‌بینید که ریشه‌هایش به سمت نهر دراز شده است و دارد خودش را به آب می‌رساند ولی ریشه‌ای که به طرف دیگر است کم رشد کرده است.) و انحرافشان در بالا رفتن از دیوار، (وقتی درختی را کنار دیوار قرار بدهید می‌بینید این برای بالا رفتن از دیوار فاصله می‌گیرد، به‌جای اینکه مستقیم بالا برود کج بالا می‌رود، چون نمی‌خواهد برایش مزاحمی باشد به سمت غیر مانع رشد می‌کند.

ما در همین منزل مشهد کنار دیوار چندتا درخت کاشته بودیم، یکی از آنها که مانده است مشخص است که آن مقدار شاخه‌ای که سمت دیوار است اصلاً رشد نکرده است و همین‌طور به سمت فضا شاخه‌اش را حرکت داده است و بالا رفته است.) و خارج کردن و پراکنده کردن برگ‌های زیاد در بین میوه‌ها تا این‌ها را از اقسام آفت‌ها حفظ بکند و مغز این میوه‌ها را از حوادث نگهداری بکند، (همه این‌ها به‌خاطر آن غایات و اهداف و شعوری است که خدا در این درخت قرار داده است.) تمام اینها تو را هدایت می‌کند و نشانه است به آنچه که این‌ها فرموده‌اند. و اینجا لمعات نوریه‌ای است که این مقام مناسب بیانش نمی‌باشد، شاید به من و کرم خداوند زمانش بیاید تا آنچه را که خداوند مقدر کرده است بیان شود.»

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

۱. در نخلستان‌ها نخل‌های نر و ماده را در کنار هم قرار می‌دهند تا اینکه اولاً از نقطه نظر تلقیح آسان باشد و دوم اینکه همین در کنار هم بودن باعث بشود که رشد این نخل‌ها بهتر باشد. درخت نخل از میان همه اشجار به انسان نزدیک‌تر است؛ از خصوصیات نخل این است که اگر تمام نخل را زیر آب بکنند ولی یک مقدار از نخل بیرون آب باشد این از بین نمی‌رود و زنده می‌ماند مانند انسان که اگر سر انسان زیر آب برود انسان خفه می‌شود و الا زنده می‌ماند.

و یکی از آن شباهت‌ها در مورد تلقیح است؛ تمام میوه‌های درخت‌ها به وسیله ریح تلقیح می‌شوند ولی خصوص نخل را باید دستی تلقیح کرد و با ریح تلقیح نمی‌شود. این نخلِ نر طلع و شکوفه‌هایی دارد که این‌ها را درمی‌آورند و هرکدام از این‌ها را لای همان رشته‌های خوشه درخت ماده می‌گذارند و بعد می‌بندند. به هرکدام از این دانه‌های نخل ماده ذره‌ای از این پودر طلع درخت نر برسد بارور می‌شود و اگر نرسد بارور نمی‌شود؛ لذا شما در یک خوشه می‌بینید که یک مقداری از این‌ها خرما شده است و یک مقداری از آنها از بین رفته است و خرما نشده است.

درخت خرما خصوصیات خیلی زیادی دارد و از نقطه نظر خواص بسیار عجیب است. در بعضی از بیماری‌ها که برای انسان پیش می‌آید خرما و حتی طلع آن بسیار می‌تواند مفید باشد این‌طور که گفته‌اند. علی‌کل‌حال اینها همه از اسرار خلقت است!